

خودشناسی در قرآن

سوره حجر، آیات ۱۴-۱۵

استاد حسین نوروزی

جلسه ۱۱ (۲۳ بهمن ۱۴۰۰)

*** ویراستاری - مرحله ۳ از ۵

در آیات قبل، مردم از پیامبر خدا تقاضا کرده بودند که وقتی قرآن بر تو نازل می‌شود ملائکه‌ای که قرآن را نازل می‌کنند به ما نشان بده. خداوند متعال در این جا می‌فرماید:

«وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ»

اگر دری از آسمان باز کنیم و آن‌ها به سمت آسمان عروج کنند و بالا بروند؛ بازهم قبول نمی‌کنند. می‌گویند: «این ما نیستیم که داریم بالا می‌رویم. چشم ما بسته شده است. چشم بندی کرده‌اند. بلکه بالاتر از این، می‌گویند: «اگر چنین اتفاقی بیفتد معلوم می‌شود ما مسحور یعنی سحر شده هستیم.

سحر شده یعنی آدمی که اختیارش دست خودش نیست؛ فهم و شعور ندارد؛ عقلش از کار افتاده است. تعبیر قرآن جالب است. نمی‌فرماید: آن‌ها می‌گویند: تو ما را سحر کردی یا تو ساحر هستی. می‌گویند: «اگر چنین اتفاقی بیفتد و ببینیم داریم بالا می‌رویم معلوم می‌شود ما نفهمیم!» خداوند متعال می‌خواهد بفرماید که: «مشکل آن‌ها جای دیگری است؛ آن‌ها نمی‌خواهند قبول کنند.»

آدم خواب را می‌شود بیدار کرد؛ اگر او را تکان بدهی بیدار می‌شود اما آدمی که خودش را به خواب زده است نمی‌شود بیدار کرد. آن‌ها نمی‌خواهند بیدار شوند. یا آن فهمی که لازم است داشته باشند، ندارند؛ فهمی که باعث می‌شود به غیب اعتقاد پیدا کنند. خود فهم، عقل و شعور غیب است. یک بعد غیبی باید در آن‌ها باشد تا به آن اعتقاد داشته باشند ما این بُعد غیبی را داریم. جایگاهی به نام فهم و عقل که می‌توانیم از طریق آن با حقایق عالم و خدا ارتباط برقرار کنیم و حقیقت را بفهمیم. آن‌ها در آن عقل را بسته بودند. چه شد که در عقل را بستند؟ علل مختلفی می‌تواند داشته باشد. علاوه بر این که نخواستند و خودشان را به خواب زدند تا کسی آن‌ها را بیدار نکند؛ در عقل خودشان را هم بستند.

انبیاء الهی هم آمدند کاری کنند که ما از عقل‌مان استفاده کنیم. تعقل کنیم! چقدر قرآن به تعقل کردن سفارش می‌فرماید یعنی از عقل‌تان استفاده کنید. اگر کسی در عقل خود را ببندد و تابلوی ورود ممنوع

روی آن نصب کند. تابلوهای بسیاری وجود دارد؛ تابلوی ورود ممنوع، توقف ممنوع، عبور ممنوع و... تابلویی که این افراد نصب کرده‌اند تابلوی ورود ممنوع است که روی آن خط قرمز کشیده است که نفهمد. اگر خود آدم با خود چنین کاری کند همان ظلوم و جهول است که قرآن می‌فرماید. خیلی ظالم است که با خود چنین کاری می‌کند. گاهی ممکن است یک فردی، خیلی شیطان باشد، خودش می‌فهمد اما می‌خواهد دیگران نفهمند که از آن‌ها سواری و کولی بگیرد.

اما گاهی کاری می‌کند که خودش نفهمد؛ تابلوی ورود ممنوع بر عقل خود می‌گذارد. تمام انبیاء الهی هم که جمع بشوند نمی‌توانند کاری کنند که این شخص بفهمد. چون اصلاً در عقل خود را بسته است و حاضر نیست چیزی وارد آن بشود. بی‌نهایت قفل هم به آن زده است. حالا این قفل‌ها چه هست؟ خدا می‌داند که چه قفل‌هایی می‌تواند در عقل انسان را ببندد. انبیاء الهی باید با این قفل‌ها چه کار کنند؟ کار به جایی رسیده است که به پیغمبر خدا در حالی‌که هنوز پیغمبر خدا کاری انجام نداده است می‌گویند: «اگر کاری کنی که در آسمان هم باز بشود و ما همین‌طور به سمت آسمان بالا برویم؛ آیا تصور می‌کنی ما قبول می‌کنیم؟! نه! اگر دیدی ما داریم چنین صحنه‌ای را می‌بینیم؛ ما خیلی نفهم هستیم!!» «بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْخُورُونَ» چون ما نمی‌فهمیم تو توانستی این‌طوری با ما رفتار کنی!!

پناه می‌بریم به خدا از این‌که نفهمیم؛ پناه می‌بریم به خدا از این‌که بر عقل‌مان تابلوی ورود ممنوع بگذاریم و پناه می‌بریم به خدا از این‌که نخواهیم که بفهمیم. ما کسی را بین خودمان نداریم که نخواهد. ما می‌خواهیم، منتها بر عقل ما قفل خورده است. این قفل باید یک کسی در یک زمانی باز کند. اگر توانستند با نصیحت، ارشاد، هدایت، موعظه، تعلیم و تربیت آن‌را باز کنند که چه بهتر! اما اگر باز نکردند آنگاه شدائد، سختی‌ها و گرفتاری‌های زندگی این قفل را باز می‌کند. به اندازه‌ای فشار وارد می‌شود که این قفل باز می‌شود. انبیاء الهی به ما فرموده‌اند. در قرآن و روایات آمده است که دنیا ارزش ندارد؛ دنیا جیفه، نجس، آلوده و متعفن است. ما نمی‌خواهیم قبول و باور کنیم. اگر قبول نکردیم و برای دنیا بیش از حد حساب باز کردیم؛ دنیا را هدف و مقصد خودمان قرار دادیم آنگاه خداوند متعال برای این‌که ما را از این جهل و نادانی دریاورد، شدائد و گرفتاری‌های دنیا را بر سر ما هوار می‌کند. گرفتاری‌ها که زیاد شد هر طرف که نگاه می‌کنی می‌بینی وضع خراب است؛ به شما فشار می‌آید اما انسان خیلی سمج و سرسخت است. از یک طرف که به او فشار وارد می‌شود به یک طرف دیگر پناه می‌برد و جبران می‌کند. اما گاهی خدا به گونه‌ای فشار می‌آورد و بر سر شما بلا و مصیبت می‌ریزد که هیچ راه نجاتی نداری؛ هر طرف می‌روی می‌بینی فشار و مصیبت است. در این‌جا یک مرتبه دوزاری انسان می‌افتد که عجب دنیا این است.

کسانی که خدا دوست‌شان دارد اما خودشان نمی‌فهمیدند و هرچه به آن‌ها می‌گویند به گوش‌شان نمی‌رود؛ خداوند این‌گونه به آن‌ها حالی می‌کند که به این دنیا دل نبندید. منتها بعضی از افراد، قفل بزرگی روی عقل‌شان است. قفل ضد سرقت، ضد همهٔ نصایح، ضد هدایت، ضد قرآن، ضد روایت و... ضد همه چیز است. این قفل را نمی‌توان باز کرد. مرگ و سکرات موت این قفل‌ها را باز می‌کند.

ابزارهای سنگین‌تر و قوی‌تر می‌آورند تا قفل را باز کنند. به نظرم مرگ، سنگ فِرَز است. با سنگ فرز آن قفل را می‌برند و آن‌را دور می‌اندازند. منتها این کار برای کسانی است که خدا آن‌ها را دوست دارد. اگر خداوند آن‌ها را دوست نداشت آن‌ها را رها می‌کرد که مستقیم سر از جهنم دربیاورند. روایت است که اگر با موت و سکرات موت درست نشد، بعد از موت، شب اول قبر آن شخص را فشار می‌دهند؛ در آن‌جا او را درست می‌کنند. بالاخره قفل باز می‌شود. اگر آن‌جا هم باز نشد؟ عین همین مطالب در روایت آمده است. شخصی از امام علیه السلام می‌پرسد: «اوضاع شیعیان چگونه است؟» حضرت فرمود: «خداوند همهٔ آن‌ها را می‌آمزد و کارشان را ردیف می‌کند.» مرد گفت: «اگر آمزیده نشدند؟» حضرت فرمود: «خداوند شدائد، سختی‌ها و گرفتاری‌ها را می‌فرستد و آن‌ها را پاک می‌کند.» قفل را باز می‌کند. مرد دوباره سؤال می‌کند: «اگر نشد؟» حضرت فرمود: «با مرگ!» مرد دوباره پرسید: «اگر با مرگ هم نشد؟» حضرت فرمود: «شب اول قبر با فشار قبر.» مرد دوباره پرسید: «اگر آن هم نشد؟» حضرت فرمود: «در عالم برزخ شرایطی پیش می‌آید که بالاخره در آن‌جا کارش راه می‌افتد.» در آن‌جا این قفل دستِ قفل‌ساز می‌افتد. قفل‌ساز می‌داند چگونه قفل را باز کند. مرد پرسید: «حالا اگر آنجا هم نشد؟»

حضرت فرمود: «به کوری چشم تو که می‌خواهی آن‌ها را به جهنم ببری؛ خداوند همهٔ آن‌ها را مفت و مجانی به بهشت می‌برد» البته کاملاً مفت هم نیست؛ چنین شخصی چیزی با خود به همراه دارد؛ دلش می‌خواهد اما قفلش سنگین و سخت است. گاهی به درخانهٔ خود قفلی می‌زنی اما کلید آن‌را گم می‌کنی؛ دیگر نمی‌توانی آن‌را باز کنی؛ قفل ساز می‌آوری تا آن قفل را باز کند. خیلی باید حواسمان جمع باشد که به عقل، فهم و شعورمان که حجت باطنی ماست قفلی ننزیم. اگر حجت باطنی را نداشته باشیم حجت ظاهری هیچ به درد نمی‌خورد. حجت ظاهری به واسطهٔ حجت باطنی فهمیده و شناخته می‌شود. به آن قفلی ننزید که هیچ‌کس نتواند آن‌را باز کند و کار به کرام‌الکاتبین، ملائکه غلاظ و شداد برسد و سراغ اره، تیشه و نیم‌سوز بروند. بالاخره باید با این چیزها یک طوری قفل را باز کنند. قفل‌ها چیزی دارد که فرو می‌رود؛ باید از یک طرف به آن بزنند که از آن طرف بیرون بیاید. نیم‌سوز می‌خواهد. خلاصه باید قدر فهم خودمان را بدانیم. اگر دیدیم که می‌فهمیم؛ حقیقت را درک می‌کنیم؛ فهم و شعور داریم در این صورت باور کرده‌ایم که انسان هستیم.

خداوند متعال محتاج من و شما نبود که ما را خلق کند؛ نعوذ بالله عقدۀ دستور دادن داشته باشد. مرتب دستور بدهد و امر کند، ما هم اطاعت کنیم؛ خداوند هم کیف کند یا مثلاً کارهایی داشته باشد که ما باید برای او انجام بدهیم؛ نمازهای قضا شدۀ او را بخوانیم. خدا که به ما احتیاجی ندارد.

«ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» یعنی جن و انس را خلق نکردم مگر برای این که من را عبادت کنند. در ذیل این آیه در روایت آمده است: «أَيَّ لِيَعْرِفُونَ» تا من را بشناسند «و خَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرِفَ» خلق کردم تا خودم شناخته بشوم؛ من را بشناسند «و مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» اگر می خواهی خدا را بشناسی باید خودت را بشناسی. وقتی خدا می گوید: «من می خواهم شناخته بشوم» یعنی می خواهم خودت شناخته بشوی. خودت بفهمی چه کسی هستی. به خودت ظلم نکن! جاهل نمان!

«وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ»

همانا ما در آسمان، برج هایی قرار دادیم و آن را برای تماشاگران آراستیم و زینت دادیم. در مقابل زمین مادی و دنیایی، یک آسمان به معنای آسمان وجود، آسمان خلقت، آسمان حقیقت، آسمان امامت و ولایت داریم! شنیده اید وقتی تولّد ائمه علیهم السلام می شود می گویند: «میلاد سومین یا چهارمین ستارۀ آسمان امامت و ولایت یا خورشید آسمان امامت و ولایت» منظور از این آسمان لزوماً آسمان نیست؛ البته بلا تفسیر می تواند آسمان نباشد بلکه می تواند آسمان وجود شما باشد که همان عقل، فهم و قلب شماست. یک زمین است. بُعد زمینی همان بُعد خاکی و مادی شماست. جسم ما همان بعد دنیایی است. دنیا، بُعد زمینی ما می شود. ما تک بعدی نیستیم؛ هم بعد آسمانی و هم بعد زمینی داریم. می فرماید: «وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا»

در آسمان برج های دوازده گانه قرار دادیم. چند برج داریم؟ دوازده برج. برج های دوازده گانه را در کدام آسمان قرار دادیم؟ آیا این آسمان یا بُعد آسمانی در آسمان امامت و ولایت است؟ ببینیم در آیات بعد منظور کدام آسمان است. «وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ»

این برج های دوازده گانه را از هر شیطان رانده شده ای حفظ کردیم. چند امام داریم؟ دوازده امام داریم. شیطان به آن ها راه ندارد چون عصمت دارند؛ آن ها را از هر شیطان رجیم و رانده شده ای حفظ کردیم. «وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ» آسمان را به واسطۀ این دوازده برج برای ناظرین آراستیم؛ یعنی نظر کنندگان و کسانی که نگاه می کنند. این یک معنای «ناظرین» است. یک معنای دیگر آن یعنی کسانی که نظر می دهند؛ اهل نظر، فهم و شعور هستند. دوازده امام در آسمان حقیقت، معنویت و عالم انسانیت گذاشتیم. این دوازده امام برای کسانی که اهل نظر باشند می درخشند تا نور آن ها را ببینند. نور آن ها با

چه چیزی دیده می‌شود؟ باید عقل، فهم و شعور داشته باشند تا بتوانند این نور را ببینند. «و آن‌ها را از هر شیطان رجیمی حفظ کردیم» «إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ» مگر شیاطینی که استراق سمع می‌کنند.

ما حق نداریم در این آیات چیزی از خودمان به آن‌ها بچسبانیم یا تفسیر کنیم. اگر هم چیزی می‌گوییم از باب ذوق است. از روی ذوق، چیزی به ذهنمان می‌آید که آن‌را بیان می‌کنیم و گرنه تفسیر نیست. همین طوری به ذهنم آمد که این برج‌های دوازده‌گانه را ائمه علیهم السلام در نظر بیاورم؛ در این جا هم دارد که «إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ» یعنی گوش می‌ایستند. در روایت دارد که ائمه علیهم السلام از حقیقت خبر دارند. وقتی حقیقت به آن‌ها منتقل می‌شود و با حقیقت ارتباط برقرار می‌کنند؛ بعضی از شیاطین استراق سمع می‌کنند. ممکن است ما این مباحث را خیلی متوجه نشویم اما بعضی از افراد متوجه می‌شوند. می‌دانند وقتی مطلبی به ذهن کسی می‌آید بعضی از افراد می‌توانند ذهن آن‌ها را بخوانند و استراق سمع کنند. گوش می‌ایستند و چیزهایی گیرشان می‌آید؛ می‌فهمند چه خبر است. این‌هایی که به واسطه غیب‌گویی و پیش‌گویی کردن و مانند آن پول در می‌آورند، کاسبی می‌کنند و بالاخره شهرت و اعتباری برای خود درست می‌کنند، همان کسانی هستند که استراق سمع می‌کنند.

در این استراق سمع‌ها چون گوش ایستاده است، همیشه همه چیز را نمی‌شنود بلکه چیزهایی به گوش او می‌خورد که آن‌را برای انسان‌ها می‌گوید. بعد شما می‌بینی عجیب است درست از آب درآمد. بعضی اوقات هم چیزهایی می‌گوید که درست در نمی‌آید چون زمانی که استراق سمع می‌کرد اشتباهی شنیده است. گاهی هم خود شیطان مخصوصاً اشتباه می‌گوید. چهار حرف درست می‌زند و لابه‌لای آن حرف اشتباهی می‌اندازد. افراد تحلیل‌گر را دیدید که چقدر وارد هستند! آنقدر دقیق، درست و میزان اطلاعات می‌دهند که هرچه می‌گویند درست از آب در می‌آید. عجب از کجا و چگونه این اطلاعات را به دست آورده‌اند؟ یکی از روش‌های تبلیغاتی کسانی که شیطان هستند همین است. می‌خواهند شیطنت کنند بنابراین چند حرف، خبر و تحلیل درست می‌دهد، وقتی اعتماد شما را به دست آورد و خاطر شما جمع شد، اخباری به شما می‌دهد که دروغ است. وسط آن حرف‌های درست، حرف‌های دروغ می‌اندازد. شیطان همین است.

«إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ» مگر شیطان‌هایی که استراق سمع می‌کنند. همه کسانی که می‌آیند مباحث خودشناسی و تدبّر در قرآن را گوش می‌کنند آیا برای رضای خداست؟ این‌گونه نیست؛ بالاخره ممکن است کسی هم بگوید: «برویم این مباحث را یاد بگیریم مثل این‌که جواب می‌دهد. خلاصه می‌شود با این مباحث کارهایی کرد.» دکان تعبیر خواب باز می‌کنند. تعبیر خواب چگونه انجام می‌شود؟ شخصی خواب می‌بیند، شخصی که تعبیر خواب می‌داند خواب را گوش می‌کند و ظاهر آن‌را به باطن آن عبور می‌دهد. آیا همه کسانی که تعبیر خواب می‌دانند قصد قربت و اخلاص دارند؟ آیا همه کسانی که

کارهای غیرعادی انجام می‌دهند و کرامت‌هایی از آن‌ها ظهور و بروز پیدا می‌کند برای خدا قصد قربت دارند؟ برای خدا نیست؛ برای شیطان است؛ می‌خواهد شیطنت کند. هدفش هدایت شدن نیست. اگر می‌خواست هدایت شود که استراق سمع نمی‌کرد. مثل بچهٔ آدم حرف حق را می‌شنید و بهره می‌برد.

«إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ» ما این‌گونه از این آیات بهره بردیم. استفادهٔ خودمان را بردیم. «فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ» شیاطینی که استراق سمع می‌کنند دنبال حقیقت نیستند. گوش ایستاده‌اند که چیزهایی را بگیرند و سوء استفاده کنند. شهاب مبینی وجود دارد. شهاب یعنی شعلهٔ آتش؛ یک گلولهٔ آتشین؛ مبین یعنی آشکار که شیاطین را دنبال می‌کند و آن‌ها را می‌زند. شهاب مبین شباهت زیادی به امام مبین دارد. در قرآن امام مبین هم آمده است. «كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» البته این تفسیر قرآن نیست. یک شهاب مبینی مثل گلولهٔ آتشین است که این شیاطین را دنبال می‌کند. می‌گردد و آن‌ها را پیدا می‌کند.

ما بچه که بودیم محرم که می‌شد در تکیه چال بازی می‌کردیم. از این طرف به آن طرف می‌دویدیم. به بازی کردن بچه شیطنت می‌گویند. ما هم شیطنت می‌کردیم. خدا مرحوم «محسن پهلوان» -محسن پازوکی- را رحمت کند. شلاقی دستش می‌گرفت و مثل شهاب مبین، شهاب‌سنگ ما را دنبال می‌کرد. نمی‌زد اما نگاه می‌کرد چه کسی شیطنت می‌کند، دنبال آن‌ها می‌دوید. جالب است. دنبال می‌کرد اما بچه‌ها را نمی‌زد؛ به شلوار خودش، به زمین یا روی هوا می‌زد. ما هم می‌ترسیدیم و در می‌رفتیم. این هم برای خودش یک بازی بود.

این دنبال کردن چیست؟ «فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ» شهاب مبینی آن‌ها را دنبال می‌کند. یعنی دست آن‌ها باز نیست که هر غلطی می‌خواهند بکنند. دست شیطان باز نیست که بتواند هر اطلاعاتی بخواهد از آسمان‌ها به دست بیاورد و از غیب خبردار بشود. یواشکی و دزدکی استراق سمع می‌کند. گاهی چیزی می‌فهمد و با همان آدم را خر می‌کند.

«متاع کفر و دین بی‌مشتري نیست

گروهی این، گروهی آن پسندند»

باید حواسمان جمع باشد که فریب شیطان‌ها را نخوریم. می‌گوید: «آقا دارد درست می‌گوید. قبلاً راجع به خود من خبر داده است!» مثلاً گفته است: «فلان روز فلان اتفاق برای تو می‌افتد!» همان اتفاق برایم افتاده است. حالا من چطوری بگویم قابل‌اعتماد نیست؟! درست می‌گویی؛ واقعیت هم داشته است اما این شخص استراق سمع کرده است. اخباری که بین خدا و اولیائش درحال رد و بدل شدن بوده را دزدکی گوش کرده است؛ چیزهایی هم درست درآمده است؛ معنایش این نیست که شما خود

را در مقابل او ببازی. تو عقل، شعور و فهم داری. «وَحَفَظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ» این ضمیر «ها» شاید به سماء باز می‌گردد. آسمان را از هر شیطان رجیمی حفظ کردیم مگر کسی که استراق سمع کند. اخبار آسمان را که بین خدا و اولیائش ردوبدل می‌شود پنهانی گوش کند که: «فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ مَبِينٌ» یعنی دست شیاطین باز نیست که هر کاری می‌خواهند بکنند. حد و حدودی دارد. به اندازه‌ای آزادی دارند که بتوانند چیزهایی را بفهمند اما مطلق نیست. «محسن پهلوان» با شلاق خود آن‌ها را دنبال می‌کند و نمی‌گذارد خیلی شر و شور بشوند و مجلس را به هم بریزند.

«وَالْأَرْضُ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ»

«زمین را گسترديم و در آن کوه‌های استوار افكندیم و در آن از هر چیز متناسب نیاز انسان رویاندیم و در آن برای شما و برای کسی که روزی‌رسان وی نیستید اسباب زندگانی پدید آوردیم..» آیه قبلی مربوط به آسمان بود؛ در این آیه، سراغ زمین و بعد مادی و دنیایی ما می‌آید؛ این ماجرای دنیاست. خداوند همه امکانات مورد نیاز زندگی را فراهم کرده است. «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» خداوند می‌فرماید: «خزانه‌های همه چیز، نزد ماست و ما آن را جز به اندازه‌ای معین نازل نمی‌کنیم.» این جملات تعبیرات قشنگی است. خزائن همه چیز نزد خداست. به اندازه‌ای معین که لازم است نازل می‌شود؛ ما خیال می‌کنیم که نعوذبالله خداوند شبیه ما است؛ کمی گنده‌تر یا قلمبه‌تر از ما در جایی نشسته است؛ وقتی شب می‌شود یک سری برنامه‌ها را برای خوابیدن ما اجرا می‌کند؛ وقتی روز می‌شود روزی‌ها را تقسیم می‌کند و بر سر مردم می‌ریزد؛ به هر کس روزی مخصوص آن شخص را می‌دهد. خلاصه عالم را دارد این‌گونه اداره می‌کند در حالی‌که این‌گونه نیست؛ تمام خزائن پیش خداست.

ما شب و روز داریم اما خدا شب و روز ندارد که بگوییم: «الان برای ما شب شد برای خدا هم شب شده است. فردا صبح که روز می‌شود برای خدا هم روز می‌شود.» این‌گونه نیست. تمام روزها و شب‌ها هر چه در طول عمر دنیا، قبل از خلقت تا بعد از خلقت ما بوده و خواهد بود، همه نزد خداست یعنی فردا صبح هم که هنوز نیامده است برای خدا آمده است. ما خیال می‌کنیم نیامده است. چون ما در زمان زندگی می‌کنیم، به تدریج می‌بینیم. فردا را به ما نشان نداده‌اند؛ ما هم آن‌را نمی‌بینیم. وقتی فردا را به نشان بدهند می‌گوییم: «فردا آمد!» آمدی درکار نیست؛ آن‌را به تو نشان دادند. همه ایام روزگار نزد خدا حاضر است. یعنی معلوم است که شما چقدر روزی می‌خوری، چقدر خورده‌ای، چقدر باید بخوری، چه زمانی می‌میری، فرزندان شما به دنیا می‌آیند؛ چه می‌شوند. همه چیز معلوم است. منتها خدا همه آن‌ها را یک مرتبه به وجود نمی‌آورد و آن‌ها را یک مرتبه نشان نمی‌دهد. چون عالم دنیا این کشش ندارد

که همه را یک مرتبه نشان بدهد. دنیا جایی است که تدریجی و تدرجی است. کم کم و خورده خورده است.

«وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» یعنی اندازه مشخص است. این جوری ما داریم این گونه می بینیم و گرنه خداوند همه عالم از اول تا آخر آن را خلق کرده و کار تمام شده است. «و ما أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ» خدا یک امر بیشتر ندارد. «و إذا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» همین که فرمود: «باش!» تمام است. معطلی ندارد که بگوییم: «الان شب است؛ هنوز فردا صبح نیامده است.» فردا صبح که شود دوباره باید بگوید: «باش؟» تا آن کار انجام شود. این گونه نیست فقط یک بار گفته است: «باش!» همه چیز خلق شده و تمام شده است. یک امر و یک حقیقت است درحالی که ما در عالم دنیا، آن را به تدریج می بینیم.